

مریم حیدرزاده

«دیگه می‌ذارمِت کنار»

(مجموعه شعر)

تهران،

انتشارات پروین

حیدرزاده، مریم، ۱۳۵۶ -
دیگه می‌ذارمت کنار (مجموعه شعر) / مریم حیدرزاده. -
تهران: پروین، ۱۳۸۲. ۱۰۸ ص.

ISBN 964-7604-07-6

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان.

۸۵۱/۶۲

۲۳۶ ی/۰۳۱ PIRA

ی ۹۴۴ ح

۱۳۸۲

م ۸۱-۱۰۴۱

کتابخانه ملی ایران



انتشارات پروین

صندوق پستی ۷۷۵-۱۳۱۲۵

حیدرزاده، مریم

دیگه می‌ذارمت کنار

حروف‌نگار: مینو ارجمندی

طراح: عزیز محسنی / عکس: فریدون خسرویان

چاپ: مهارت

چاپ یازدهم: ۱۳۸۴

شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

M.Respina@Hotmail

صندوق پستی شاعر: ۱۱۶-۱۷۸۳۵

تلفن مرکز پخش: ۶۹۶۱۲۹۵-۶۴۱۴۲۳۰ (پویای معین)

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

فهرست اشعار

۷	 مقدمه
۹	 دست گذاشتم روی یکی
۱۲	 قصه یه جای نقشه
۱۵	 سرش می شه، سرم نشد
۱۹	 ترانه اردیبهشت
۲۳	 وقتی رفتم
۲۷	 طاقتِ ناتمام
۳۰	 نمی دارم
۳۴	 فانوس مشکی
۳۶	 ماجرای دو تا گل سرخ
۳۹	 نامه یک متهم
۴۳	 با همه می بینمت، با همه کس...!
۴۹	 جز تو تموم دنیا پر
۵۳	 حال و هوای داشتیت
۵۹	 مخملِ خاطره تو
۶۱	 طعمِ تلخِ واقعیت
۶۴	 مزاحمِ همیشگی
۶۸	 دشمنای من و تو
۷۳	 تقلبِ طبیعت
۷۷	 یه دل دارم

۸۱		طلاترین خاک
۸۲		سوء تفاهم
۸۳		اونی که می خواستم
۸۶		آدم برفی
۸۸		حکایت کف بین پیر
۹۲		لالایی بی لالایی
۹۶		بی وفا، انصاف کجاست؟
۹۹		نه... دل به دل را نداره
۱۰۶		دویستی
۱۰۶		تک بیتی

مقدمه

چه کنم، دوستش دارم، شوخی که نیست، حرف یک عمر در به دری است، صحبت کتی آوارگی است، شکایتی نیست، حرف شکایت که در عشق بیاید باید فائده این حکایت را خواند، شما هم بدانید، بد نیست، تازه بعدِ عمری عاشقی، همین امشب پاییزی از من پرسید؛ مگر تو دوستم داری؟ و من یقین دارم، دیوانه تر از مجنون، خیره به پرسش عجیبش، هفت آسمان عبرت را بید کردم و برگشتم، راستی نگفتم برگشتم، او هم برگشت، درست است، از سفر آن سوی اقیانوسش برگشت، اما نه پیش من، او مال همه است و من آرزو می‌کنم هیچکس مال او نباشد، اما مگر می‌شود، او حرفی نزد، ننوشت، سکوت کرد، اما چوری که به بی‌قانونی غرور شکسته یک عمر عاشقی ام برنظورد فوجاند که قهر دارد مرا کنار بگذارد، اسم این کتاب را اسیر پرانتری کردم که نشان بدهد حرف اوست، همیشه حرف، حرف اوست، نه فقط حالا، راستی آخرین باری که بالتماس دخترم را نوشت، جمله‌ای نوشت که آرزو می‌کنم به آستان نیلوفر می‌چشمان روشنش برنظورد، اما جمله‌اش درست مثل حرف آدم بزرگ‌هایی بود که به بهانهٔ مصلحتی بزرگ شدنِ فرزندِ کوچکشان برایش عروسک نمی‌خرند و او تنها نوشت

که لیاقت تو از من و امثال من بیشتر است. می دانست من هم
 بچه ام، هم عروسک می خواهم، هم هیپکس اندازه من دیوانه اش
 نیست و هم صفت این حرف ها نیست کافی است، این دو خط آخر
 را برای خودش می نویسم، زیبا خوشالم که مرا دور نمی اندازی و تنها
 می گذارتم کنار. می دانی همیشه رسم است چیزهایی را کنار بگذارند که
 حدس بزنند یک روز یا یک وقت دور دیگر دوباره لازمشان شود، پس
 نگهش می دارند، اما چیزی را که دور بیندازند، هم دور است، هم رفته
 است و هم دوباره لازم شدنی در کار نیست. من راضیم به همه چیز،
 هر چیز که جوری به تو مربوط می شود، می دانم جمله ای که نام کتاب
 است، حرف دل توست. باز گلی به جمال گلدت که حرف دل تو را
 شامت اگر نمی زنی لااقل به دیوانه ای مثل من می فهمانی و من این
 گونه آن را در گیومه ای از تو نقل می کنم:

«درست می تفویمی که عوض می شه شیر بهار

می ندازیمت به گوشه و دیگه می دارمت کنار»

مریم حیدرزاده «رسپینا»

۱۱ اردیبهشت ۸۲